مقدمه

تواتر قرائات سبع، تا قرن دهم مورد اجماع فقهای شیعه[1] بوده (مفاتح الکرامه، ج۷، ص۲۱۲[i]) و اگر اختلافی بوده صرفا بر سر تواتر سه قرائت دیگر بوده است [که آیا فقط قرائات سبع متواتر است یا همه قرائات عشر متواترند] (همان، ص۲۰۹-211). این در حالی است که همزمان روایت صحیح‌السندی در معروف‌ترین کتاب شیعه آمده است که راوی به امام صادق ع می‌گوید: «مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است» و ایشان پاسخ می‌دهند: «دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ ولیکن آن بر حرفی واحد از جانب [خداوند] واحد نازل شده است.»[ii] (کافی، ج۲، ص۶۳۰)؛ و مفاد این روایت نیز از قدیم مورد توجه علمای شیعه بوده است چنان‌که شیخ طوسی و مرحوم طبرسی به عنوان دو عالم بزرگ شیعه در قرون نخستین، هر دو در مقدمه تفسیر خود، تصریح و تأکید کرده‌اند که معروف در مذهب امامیه و روایاتشان این است که قرآن به حرف واحد نازل شده است (التبیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص7؛ مجمع‌البیان، ج۱، ص۳۸).

مطلب دیگری که بعدا در تایید برداشت «تک‌قرائتی بودن قرآن» ارائه شد این است که در حدیث دیگری در همان کتاب کافی، از امام باقر ع روایت شده که: «همانا قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان است.» (کافی، ج۲، ص۶۳۰). با اینکه در این حدیث تعبیری «حرف واحد» وجود ندارد، اما متأخران همان طور که مقصود از «حرف واحد» در حدیث قبل را «قرائت واحد» دانستند، مقصود از «اختلاف» در این حدیث را «اختلاف در قرائات» قلمداد کردند؛ و نتیجه گرفتند که قرآن کریم تنها به یک قرائت نازل شده است و این قرائات متعدد هفتگانه و دهگانه‌ای که رواج دارد ساخته دیگران است (التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص171). اما می‌دانیم که مسلمانان موظفند حداقل روزی پنج بار سوره حمد را در نمازهای واجبشان قرائت کنند و برای همه واضح بوده که حتما آنچه قرائت می‌شود باید قرآن باشد و اضافه ای کم کردن ِعمدی ِیک حرف و حتی یک حرکت، ولو در معنا تاثیر نداشته باشد، نماز را باطل می‌کند. اگر واقعا امام معصوم ع می‌خواست بفرماید که اختلاف قرائات، حاصل دخل و تصرف قراء است، آیا جای آن نبود که دست کم در خصوص سوره حمد بفرمایند که آیا آن تنها قرائت نازل شده، «مَلِكِ ِيَوْمِ ِالدِّين» است یا «مالِكِ يَوْمِ ِالدِّين»؟ آیا امام ع بفرماید که این اختلاف ساخته و پرداخته قاریان است و حتی –چنان‌که از مرحوم خویی نقل شد - یک شیعه درخواست نکند که آن قرائت واحد را لااقل در سوره حمد که باید در نماز به طور صحیح قرائت کنیم به ما نشان دهید؟!

اکنون مسأله این است: در ذهن علمای شیعه تا قرن دهم، چگونه حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، با قبول قرائات متعددی برای قرآن کریم که همگی از جانب خداوند نازل شده باشد جمع می‌شده، و مقصود امام صادق ع از تکذیب مردمی که می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده، چه بوده است، به ویژه که در احادیث صحیح‌السند دیگری تصریح شده است که قرآن بر «سبعة أحرف» نازل شده است (الخصال، ج2، ص358[iii]) [[2]]، یعنی همان مفادی که در حدیث فوق انکار می‌شود، در سایر کتب شیعه از قول امامان شیعه نیز روایت شده است.

ادعای مقاله حاضر این است که به همان سان که معنای حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف»، ربطی به قرائات سبعه‌ی متداول ندارد - چرا که تثبیت این قرائات هفتگانه، به تصریح همه اهل فن در قرن چهارم رخ داد (التمهید فی علوم القرآن، ج۲، ص۸۵-۸۶[iv]) -، مقصود از حدیث نزول قرآن بر حرف واحد نیز [به هیچ وجه] نزول قرآن در یک قرائت نبوده است و این ذهنیتی است که بعد از استفاده از دور افتادن فضای حوزه‌های علمیه شیعی از علم قرائات از سویی، و کاربرد صنعت چاپ

در نشر قرآن (که عملا با یکسان‌سازی مصاحف، تنوع قراءات را کمرنگ می‌کرد) از سوی دیگر، در میان شیعه رایج شده است.[3] و چون آن قارء در عصر حضور ائمه اطهار ع میزیستند، پس اینکه ائمه اطهار ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع داده‌اند، عملا این قراءات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ و با توجه به وجود اختلافات در میان این قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییری می‌دهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید قرائت صحیح باشد. [و این در حالی است که اگر چنین توقیعاتی رخ داده بود لازم بود دست کم تا پیش از ایشان توجه دیگران را به خود جلب کند و جالب این است که حتی یک بار از امامان خود سوال نکردند که کدام قرائت درست است (موسوعة الإمام الخوئي، ج۱۴، ص۴۴۳)[v] که دست کم در نماز همان را بخوانیم؛ و تا پیش از مرحوم وحید نیز نه‌تنها یک نفر هم پیدا نمی شود که چنین سخنی گفته باشد، بلکه بسیاری از فقهای بزرگ شیعه همچون شهید ثانی تصریح دارند که همه این قراءات را خداوند توسط روح الامین بر قلب سید المرسلین نازل کرده است (المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية، ص۲۴۵)[vi].] البته معدودی از بزرگان شیعه که در مقابل این جو تسلیم نشدند

و نه‌تنها برخی از آنها - مانند علامه شعرانی، در مقدمه تفسیر منهج الصادقین (منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج۱، ص4-۶[vii])- به وجود قراءات متعدد در زمان خود رسول الله ص تصریح کردند، بلکه گاه همواره با قدمایی همچون شهید ثانی، بر نزول تمام این قراءات متعدد بر قلب پیامبر ص اصرار، و تصریح نمودند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قارء معروف نیست، مانند مرحوم سید محمدباقر خوانساری (۱۲۲۶-۱۳۱۳ق) و تاکید دارند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قارء معروف نیست مانند سید محمدباقر خوانساری (روضات الجنات، ج3، ص253-۲۵۶) و علامه طباطبایی (به نقل از علامه طهرانی در مهر تابان، ص۲۸۲ و ص۴۰۲-۴۰۵[viii]؛ و نور ملکوت قرآن، ج۴، ص۴۳۱-۴۳۴)[ix] علامه حسنزاده آملی (هزار و یک کلمه، ج6، 238)، و مرحوم عبدالهادی فضلی (القراءات القرآنية، تاريخ وتعريف، ص۷۱)، و بعضا دیدگاهی را که بعد از قرن یازدهم شایع شده به‌تفصیل به چالش کشیدند و از تواتر قراءات سبع دفاع کردند (مانند علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی در: نور ملکوت قرآن، ج۴، ص418-۴۶۵)[x]، اما اغلب علمای شیعه متأخر باور کردند که قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده است و گفتند که معلوم نیست که آن قرائت حتی در میان همین قراءات سبع و عشر باشد (البيان في تفسير القرآن، ص164)؛ تا اینکه در میان معاصرین مرحوم آیت‌الله معرفت این نظر را ترویج کرد که آن قرائت همین قرائت حفص از عاصم است که اکنون در جهان اسلام شایع است و بقیه ساخته و پرداخته قارء است (التمهيد في علوم القرآن، ج۲، ص۱۵۴) [xi] و شاگردان ایشان کتابها نوشتند تا اعتبار این قراءات هفتگانه را در حد رؤیا و افسانه معرفی کنند (مثل رضا مودب در: نزول قرآن و رؤیای هفت حرف).

با توجه به اینکه تنها مستند برداشت تکقرائتی از قرآن کریم -که در فضاهای شیعی در چهار قرن اخیر شیوع پیدا یافته - همین حدیث نزول قرآن بر حرف واحد است، در این مقاله تلاش می‌شود با ارائه قرائن مقالیه (قرائن داخلی خود متن) و حالیه (قرائن ناظر به بستر صدور حدیث) مقصود دقیق امام صادق ع از این تعبیر نشان داده شود تا معلوم شود بین مفاد این حدیث با قبول تعدد قراءات نازل شده از سوی خداوند متعال، هیچ منافاتی وجود ندارد.

اما پیش از ورود در اصل بحث شاید تذکر این دو نکته لازم باشد:

اول اینکه برخلاف آنچه در چند دهه اخیر ادعا شده، نه به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم در جهان اسلام عمومیت داشته ونه به لحاظ مکانی:

به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم نه‌تنها رایج‌ترین قرائت نبوده، بلکه رواج آن بقدری کمتر از قراءات دیگر بوده که یکی از متخصصان در زمینه بررسی نسخ خطی مصاحف قرآن که، به گفته خودش [در سال ۱۳۹۸ «در ۵ سال اخیر [قریب به ۵ الی ۶ هزار نسخه خطی قرآنی را] از نزدیک، ای تصاویرشان را] مشاهده کرده»](کریمی‌نیا، اولین نشست تخصصی جایگاه قرائت عاصم به روایت حفص نزد مسلمانان، ص۳۰)، اظهار میدارد که تا قرن ششم هجری حتی یک مصحف که مطابق با این قرائت نوشته شده باشد یافت نشده است (کریمی‌نیا، نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)، ص157) و به گزارش یکی از مفسران ایرانی قرن دهم (ملا فتح الله کاشانی، متوفی ۹۸۸)، در زمان وی قرائت شعبه از عاصم در بلاد فارس رواج داشته است (خلاصه المنهج، ج1، ص3)، نه حفص از عاصم. [4]

از حیث مکانی هم امروزه با گسترش ارتباطات برای همگان کاملا واضح است که بهوی‌ژه در بلاد مغرب جهان اسلام تاکنون قراءاتی متفاوت متداول بوده است. آن گونه که در مدخل «Qira'at» در ویکی‌پدیا[5] منعکس شده، رواج و شهرت قراءات مختلف در بلاد مختلف جهان اسلام بدین قرار است:

قرائت[6] «حفص از عاصم» در کل آسیا و خاورمیانه (از جمله مصر)

- قرائت «ورش از نافع» در اغلب کشورهای غرب و شمال آفریقا (مراکش، الجزایر، موریتانی، ساحل[7]) و برخی از مناطق تونس

- قرائت «قالون از نافع» در لیبی و بیشتر مناطق تونس

- قرائت «دوری از ابی عمرو» در آفریقای مرکزی و شرق آفریقا به ویژه کشورهای سودان و سومالی و چاد، و نیز بخش هایی از یمن

- قرائت «هشام از ابن عامر» در بخش‌هایی از یمن

[البته ظاهرا این گزارش جامعیت ندارد زیرا برخی از کسانی که در سنگال حضور داشته‌اند گزارش کرده‌اند که در آنجا علاوه بر دو روایت نافع، قرائت «سوسی از ابوعمرو» (بصری) و نیز رایج است (به نقل از سید محمد شاهدی در https://iqna.ir/fa/news/1620820/)[xii] و در فضای وب قراءات فراوانی از قراء سنگالی که به این قرائت خوانده‌اند می‌توان یافت، که نمونه بارزش محفل‌های عمومی تلاوت‌های قاری بین المللی سنگالی، محمد هادی عبدالعزیزی توره است.] پس امروز دست کم قرائت چهار قاری از قراء سبعه (عاصم و نافع و ابوعمرو و ابن عامر) در بلاد مختلف جهان اسلام رواج گسترده دارد، و این غیر از تواتر کل قراءات عشر است که تعلیم و تعلم آن در محافل درسی قرائت در اقصا نقاط جهان اسلام در طول قرن‌ها تاکنون رایج بوده است؛ و اخیرا در ایران نیز دوباره آغاز شده است، چنانکه در آبان سال ۱۴۰۳، آقای شجاع وزیادت، حافظ بین‌المللی کشورمان، که چند سال قبل اجازه قرائات عشر صغری را همراه با عده دیگری از قاریان ایرانی از قاری معروف مصری، شیخ محمد فهمی عصفور، دریافت کرده بود، موفق شد [برای اولین بار در ایران معاصر] با تلمذ نزد قاری عراقی، شیخ صالح عبدالله الراشد، اجازه‌نامه «قرائات عشر کبری» را [(که سند متصل اجازه این قراءات نیز به پیامبر اکرم ص ختم می‌شود)] نیز به دست آورد (خبرگزاری ایکنا، ۲۹/۸/۱۴۰۳؛ http://iqna.ir/00HpOH)

ثانیا در خصوص اینکه کاربرد تعبیر تواتر قرائات نزد علمای شیعه تا قرن دهم به معنای تواتر ات رسول الله ص بوده است، صرف نظر از تصریح بزرگانی همچون شهید ثانی بر این مطلب - که بقدری صراحت دارد که امثال آیت الله معرفت که نتوانستهاند آن را توجیه کنند آن را «هفوة من عظیم» دانستهاند (التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص57) -، بررسی مواضع اخباریونی که تا پیش از مرحوم وحید منکر تواتر بودهاند و به جنگ «معظم المجتهدین من اصحابنا» رفتهاند (جزائری، منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، ص71)[xiii] نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ چرا که آنها چون تواتر این قرائات تا رسول الله ص را دارست میدیدند به جنگ تواتر میرفتند؛ وگرنه تواتری که به غیرمعصوم ختم شود ارزش معرفتیای نزد علمای شیعه ندارد که بخواهند آن را زیر سوال ببرند. به علاوه، نگاهی به بحثهای فقهی ِفقههایی که تا قرن دهم از تواتر بحث کردهاند نیز بخوبی نشان میدهد که آنها این تواتر را تا رسول الله ص میدانستهاند که کاشفیت از متن صحیح قرآن ِنازل شده از جانب خداوند دارد، که علاوه بر مثال قرائت سوره حمد در نماز، میتوان به بحثهایی که فقها درباره: اقتضاءات دو قرائت «يَطْهُرْنَ» و «يَطَهَّرْنَ» در آیه۲۲۲ سوره بقره، عدم ضرورت تعیین قرائت در مهریه، بحث کفاره صید برای شخص مُحرِم ذیل آیه ۹۵ سوره مائده، کفاره سوگند دروغ ذیل آیه ۸۵ سوره مائده و ... داشتهاند، اشاره کرد. [(این شواهد ان شاء الله بزودی به تفصیل در مقاله دیگری از نویسنده منتشر میشود)].

[بعد از این مقدمه، اکنون ابتدا مستندات برداشت ناردرستی را که رایج شده است ارائه، و سپس به نقد آن پرداخته خواهد شد.]

---

[1]. اینکه امروزه در تواتر این قرائات تا رسول الله تردیدهایی میشود ناشی از اشتباهاتی است که در فهم حدیث مذکور در قرن یازدهم رخ داد به ضمیمه دور شدن حوزههای علمی شیعی از فضای علم قرائات، که اگر آن ابعاد خوب باز شود کاملا آشکار می گردد که این مخالفت متأخرین با تواتر قرائات سبع، محمل قابل قبولی ندارد که تفصیل این مطلب در این مجال نمیگنجد و آن را در مقاله دیگری تبیین کردهام که ان شاء الله بزودی منتشر خواهد شد با عنوان «تبیین تواتر قرائات سبع به تواتر قرائات سبع تا رسول الله ص».

[[2] . در اینجا دو حدیث آمده است که اگرچه در دومی به خاطر احمد بن هلال برخی مناقشاتی دارند اما در سند اولی مناقشهای نیست؛ و اولی در تفسیر العیاشي، ج1، ص12 هم آمده است.]

[3] . در واقع، تا قرن دهم هیچ عالم شیعی از این حدیث چنین معنایی برداشت نکرده و اول بار در قرن یازدهم برخی از علمای محدثین ادعا کردند که روایت مذکور به معنای نفی قرائات متواتر است، و در عین اینکه تصریح میکردند که معظم مجتهدان شیعه تواتر قرائات را قبول دارند، شروع به خدشه در تواتر قرائات کردند (سید نعمة الله جزائری، منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، 71) و کار به جایی رسید که مرحوم بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق) برای اول بار شیخ طوسی و مرحوم طبرسی را نیز در زمره مخالفان تواتر معرفی کرد ، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص100[3]). از آن طرف، عالم اصولی بزرگی همچون وحید بهبهانی که نمیتوانست دیدگاه مستقر فقهای پیش از خود درباره تواتر قرائات در فضای شیعه را نادیده بگیرد و از سوی دیگر حدیث صحیحالسند «نزول قرآن بر حرف واحد» را در مقابل خود میدید، این گونه مطلب را جمع کرد که: تنها یک قرائت بر پیامبر اکرم ص نازل شده است ولی مردم به قرائات متعدد میخواندند، و [چون آن قرائ در عصر حضور ائمه اطهار ع میزیستند، پس اینکه ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع دادهاند، عملا این قرائات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست و ائمه اطهار ع همه این تعدد قرائات را به مصالحی همچون تقیه امضا کردهاند؛ لذا مقصود علمای پیشین از تواتر این قرائات، نقل متواتر آنهاست تا شخصی که قرائت به او منسوب است، نه تا زمان رسول الله ص. اما از آنجا که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ با توجه به وجود اختلافات در میان این

قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییر میدهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید حقیقتا قرائت صحیح باشد. (مصابیح الظلام؛ ج7، ص224؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام؛ ج3، ص20)

[4] . وی در تفسیر اصلیاش تصریح میکند که من تفسیر را ناظر به هر هفت قرائت نوشتم[: «بناء علی هذا بخاطر فاتر این فقیر ضعیف جانی المفتقر الی غفران اللطیف سبحانی ابن شکر اللّٰه فتح اللّٰه الشریف الکاشانی کساءهم جلابیب رضوانه و سقاهم شآبیب غفرانه رسید که (تقربا الی اللّٰه تعالی و طلبا لمرضاته العلی) مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب تواریخ و احادیث و غیر آن از کتب کلامیه و اصول و فروع فقهیه کرده تفسیری از آن انتخاب نماید که مبتنی باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قرائت سبعه که مسلم الثبوت و مجمع علیه جمیع موافق و مخالف است و متعرض قراءة دیگر نمیشود بجهة تطرق اختلاف در آن»] (تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج1، ص4) و در خلاصهای که از آن انجام داده بیان میدارد که این خلاصه را فقط بر اساس قرائت ابوبکر از عاصم تنظیم کردم چون این قرائت است که در میان عجم شهرتی تمام دارد [«و از قرائت معتبره بروایة بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و ببعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغییر میيابد اشارتی با او خواهد شد».] (خلاصه المنهج، ج1، ص3).

[5]. توجه شود که در مدخل معادل آن در زبان فارسی (قرائت) و عربی (قراءت قرآن) این پراکندگی کشورها نیامده است.

[6] . تعبیر دقیقتر در فضای علم قرائت این است که نوشته شود روایت حفص از قرائت عاصم، اما چون تأکید بحث حاضر بر رواج قراءات متعدد قرآن کریم است و هر روایت از قاریان هفتگانه خودش یک قرائت مستقل است، در متن حاضر برای این موارد هم از تعبیر قرائت استفاده شده است.

[7] . کمربندی به عرض 1000 کیلومتر که 5400 کیلومتر از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ را دربرمیگیرد و شامل شمال سنگال، جنوب موریتانی، مرکز مالی، جنوب الجزیره و نیجر، مرکز چاد، جنوب سودان، شمال سودان جنوبی و اریتره میباشد.

---

[i] . و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظنّ لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع.

[ii] . قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللّٰهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ.

[iii] . (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ».

(٢) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفَيْنِ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

[iv] . لم نجد من علماء الفن من يرى صلة بين حديث «أنزل القرآن» على سبعةأحرف و «القراءات السبع» المعروفة نعم سوى تداوله على ألسنة العوام و غوغاء الناس، لا عن مستند معروف، و قد در على هذه المزعومة الشائعة كثير من الائمة النقاد، كابن الجزري و ابي شامة و الزركشي و ابي محمد مكي و ابن تيميه و اضرابهم. و نسب ابن الجزري هذا الوهم الى الجهلة العوام و من لا علم له من الغوغاء الطغام

[v] . و مع ذلك تحقق الاختلاف بعد ذلك كثيراً حتى اشتهرت القراءات السبع و غيرها في عصر الأئمة، و كانت على اختلافها بمرأى و مسمع منهم (عليهم السلام)، فلو كانت هناك قراءة معيّنة تجب رعايتها بالخصوص لاشتهر و بان و كان من الواضحات و كان ينقله بطبيعة الحال كابر عن كابر و راوٍ عن راوٍ و ليس كذلك بالضرورة، فيظهر جواز القراءة بكل منها كما عليه العامّة و إلّا لبيّنوه (عليهم السلام) و نقل إلينا بطريق التواتر، كيف و لم يرد منهم تعييّن حتى بخبر واحد.

[vi] . و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإن الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه الملّة

[vii] . «اختلاف در قرائت و در زمان پيغمبر اول جماعتى معلم قرآن بودند از جمله آنان ابى بن كعب وعبد اللّه بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفى داشتند و در پاره كلمات و حروف با يكديگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پيغمبر ص ميدانست چون پيوسته قرآن را بر پيغمبر ص عرضه ميكردند و هر چه صحيح نبود منع ميفرمود و اينها همه بتواتر معلوم و بدليل عقل مؤيد است چون ممكن نبود يك تن همه مردم را بياموزد وميان اينها هيچگونه اختلاف نباشد. پس هر اختلاف كه ميان اصحاب در قرائت ثابت شود و پيغمبر منع نكرده آن قرائت مجاز بوده است، و اين معنى از كلام سيد مرتضى در شافى هم استفاده ميگردد ، وچون عثمان خواست مردم را بريك قرائت متفق سازدميان او وعبد اللّه بن مسعود كار بمنازعه كشيد وعبداللّه راضى نشد قرآن اورا بسوزانند و برانداز‌ند عثمان اورا دولت كشيد وچندان زد كه استخوان پهلويش بشكست و حجت ابن مسعود اين است كه قرائت وى در عهد پيغمبر رائج بود و حضرتش تصديق او كرده است نبايد از تعليم آن ممنوع گردد و اين اختلاف قرائت كه پيغمبر با تجويز فرمود نبايد عثمان [illegible] انداز‌د. آيا مصلحت دين را عثمان بهتر از پيغمبر ميداند ؟ ونيز در آثار آمده است كه سعيد بن جبير قرآن را بهمه قرااآت ميخواند حتى آن قرااآت كه بعهد عثمان سوخته شد، چون بعهد او تواتر قرائت ابى و ابن مسعود و ديگران ثابت بود ، بر خلاف زمان ما كه آنچه از ابى ابن مسعود بر خلاف قرائت مشهوره است، برواىت آحاد نقل گرديده است و براى ما جائز نيست و اگر براى ما هم بتواتر نقل شده بود منابعت آن براى ماجائز بود . و علامه حلى رحمه اللّه در تذكره فرمايد براى ما جائز نيست متابعت قرائت ابن مسعود و ابى بن كعب و امثال او بجهت عدم تواتر آنها، پس همه قرااآت زمان پيغمبر اين اگر بتواتر بماارسيده بود متابعت همه آنها برماجائز بود الا آنكه چون عثمان مصاحف ديگر را سوزانيد مردم را بر يك قرائت گرد آورد آن يكى متواتر گشت و آن ديگرها بتواتر نرسيد . و از بعض رواىات معلوم ميشود كه مصحف زيد بن ثابت قرائت عامه مردم بود يعنى در همان عهد متواتر

بود . گويند كسى آيتى از قرآن قرائت كرد بر خلاف عامه مردم وعمر تعجب كردواين زين خواست آن آيه را قرائت كند بايد موافق عامه خواند پس معلوم ميشود قرائت مشهور چيزى بود كه اگر كسى بر خلاف آن ميخواند متوجه ميشدند . پس از عهد عثمان باز اختلاف در قرائت بماند اما محدودتر ، چون هيچيك از رسم الخط مصحف زيد خارج نبود ، اما قرائت هاى سابق گاهى از رسم الخط وى خارج بوده چنانكه برمتنبعان تفاسير وقرآن واضح ميگردد مثلا در قرائت عمر بن الخطاب صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين بر خلاف خط مصحف مشهور است . و در مصحف ابى بن كعب فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه الايطوف بهما . و در قرائت ابن مسعود من بقلها و قثائها و فومها و هم در قرائت او واقيموا الحج والعمرة است بجاى اتموا الحج والعمرة . أماهيچيك از اين قرآآت براى ما أعتبار ندارد چون باخبار آحاد است و احتمال كذب وخطا در آن ميدهيم ، بلكه آنچه از پيغمبر و ائمه هم نقل كرده اند چون صحت نقل مشكوك است براى ما حجت نيست. اگر گوئى اين قراءات مختلف كه پيغمبر تجويز فرموده همه از آسمان نازل گرديده و هر يك بوحى الهى است اى آنكه در آغازيكى نازل شد اما خداوند تعالى آن اختلافات زمان پيغمبر را اجازه فرمود براى تسهيل، گوئيم چون بقينا پيغمبر ص همه را تجويز فرموده است براى ما فرقى نميكند كه اصل آن يك قرائت باشد و باقى مجوز، اى آنكه همه أصل باشند. ونظير اين است خلاف در تصويب و تخطئه، چون فتواى مجتهدين براى مردم حجت است خواه فتواى هريك صواب باشد اى صواب يكى از آنها و ديگران معذور، و در روايات اهل بيت وجه دوم وارد است چون قرآن يكى است و از نزد يكى نازل گرديده و الواحد لا يصدر عنه الا واحد، واختلاف قرايان از ناحيت رواياتست و چنانكه گفتيم يك قرائت از همه رايجتر و ميان عامه مشهور بود و از سخن علامه ره در تذكره معلوم ميگردد كه مصحف اميرالمؤمنين على ع است كه عثمان نگه داشت و باقى را سوزانيد واين كلام منافى آن نيست كه زيد بن ثابت مامورجمع آن شد چون آنچه زيد نوشت مطابق مصحف آنحضرت بود .»

[viii] . «قضيه اختلاف قرائات در تاريخ قرآن، خود يك مسأله ايست؛ خود يك مرحله ايست. بارى، آنچه بدست ميآيد اينطور نيست كه قرّاء از خود رسول الله كه ميشنودند، عين آنرا روايت ميكنند، و قرائت ميكنند؛ اينطور بنظر نميآيد، يعنى اينطور بدست نميآيد. بلكه اينطور دستگير ميشود كه در زمان رسول اكرم عدّه بسيارى، در حدود هفتاد هشتاد نفر يا بيشتر بودند كه اينها حاملين قرآن بودند، و قرآن را تلاوت ميكردند و ياد ميگرفتند و سپس آنرا در ميان مردم إشاعه ميدادند. و اگر در يك جا اشكالى داشتند، از پيغمبر اكرم سؤال ميكردند و ايشان جواب ميدادند. اينطور بدست ميآيد.

خلاصه: اين قرائات توسّط قرّاء طورى نيست كه خود نفس قرائت را از رسول خدا بشنوند و آنرا قرائت كنند؛ و نيز از نزد خودشان اين قرائات ابداع نشده است. بلكه چون مسلمين ديدند كه حاملان قرآن در قرائت هايشان اينجور ميخوانند، و آنان هم از رسول اكرم اخذ كرده اند، در نتيجه اين بدست ميآيد كه اين قرائات كه از فلان قارى يا از فلان صحابى بدست آمده است اين قرائتى است مستند به پيغمبر اكرم. و بقول اهل تاريخ چون خود رسول اكرم دو قسم يا بيشتر قرآن را قرائت ميكردند، پس اختلاف قرائات راجع به اختلاف كيفيت قرائت خود رسول الله ميشود.

جبرائيل سالى يكبار خدمت رسول الله ميآمد و آنچه از قرآن، از اوّل وحى تا آنوقت نازل شده بود به پيغمبر دوباره ميخواند، و وحيش را تجديد ميكرد؛ و پيغمبر هم به همان طريقى كه أخيراً جبرائيل خوانده است به كُتّاب وحى ميخواندند؛ و از آنها بهمين گونه بمردم انتشار ميافت؛ و در نتيجه اين وحى با وحى سابق اختلاف پيدا ميكرد. و بنابراين، علّت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائيل در سنوات عديده ميشود.

تلميذ: آيا هر سالى كه جبرائيل نازل ميشد و همه قرآن را براى رسول الله تلاوت ميكرد، رسول الله در يك سال همه قرآن را براى أمير المؤمنين عليه السّلام، و در سال ديگر فقط براى ابَىّ، و در سال ديگر فقط براى زيد بن ثابت، و همچنين هر سالى فقط براى يكى ديگر از كاتبين قرآن ميخواندند؟ زيرا ما ميبينيم اين كاتبين در قرائت با هم اختلاف دارند، و اگر آنچه جبرائيل در هر

سال می‌آورده است، حضرت رسول الله برای همه می‌خواندهاند، دیگر نباید با هم اختلاف داشته باشند، بلکه باید در هر سال همه کاتبین یک قسم بخوانند؛ و خود کُتّاب وحی قرائتشان در هر سال با قرائت سَنَوَات قبل تفاوت کند.

علاّمه: بالاخره این همه روایاتشان متعدّد است و همه جور دارند. فقط در سال رحلت رسول اکرم دارند که رسول اکرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش این‌ست که در امسال دوبار جبرائیل بر من نازل شده است و قرآن را برای من دوبار تلاوت کرده است؛ از اوّل قرآن تا آخر، و این دلیل بر رحلت من است؛ و البتّه معلوم‌ست که دو مرتبه تلاوت کرده است، یعنی به دو کیفیت. در این قسمتهای کتاب «إتقان» سیوطی بد نیست؛ در آن این مطالب تا حدّی کشف می‌شود. سیوطی إنصافاً مردِ زبردستی بوده؛ در تتبّع و نقل اقوال و روایات بسیار تسلّط دارد، و در این امور خیلی مسلّط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلکه مسلّط در نقل بوده است.

تلمیذ: بالاخره باید این مسأله حلّ‌شود؛ و آن این‌ست که ابیّ‌بن کعْب تمام قرآن را خودش یک قسم قرائت می‌کرده است، زَید بن ثابِت نیز یک قسم و أمیر المؤمنین علیه السّلام نیز یک قسم قرائت می‌کرده اند؟ و در این صورت لازمه‌اش این‌ست که در هر سال، قرآن را برای یک نفر می‌خواندهاند؛ و اگر در هر سال قرآن را برای همه می‌خواندهاند باید در نفس قرائت اینها نیز اختلاف وجود داشته باشد.

علاّمه: نه، ممکن‌ست ابیّ‌قرآن را یک قسم خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر و همینطور؛ و همینطور هم هست، چون برای ما از هر یک از قرّاء چند نوع قرائت حکایت شده است؛ از خصوص ابَیّ‌مثلاً، که در این سال اینطور خوانده است، و در سال بعد طور دیگر قرائت کرده است. بعضی چنین می‌گویند که علّت اختلاف قرائات اینست.

ابیّ‌علاوه بر آنکه در قرائت با دیگران اختلاف دارد، در بین قرائات خود او نیز اختلاف است. عاصِم دو تا شاگرد دارد، و هر یک از آنها از اوّل قرآن تا آخر، قرآن را از عاصم نقل می‌کنند، و در قرائت با هم اختلاف دارند؛ این شاگرد از عاصم این طور روایت می‌کند، شاگرد دیگر از خود عاصم بطور دیگر. و از أمثال ابیّ‌و عَبدالله بن مسعود نیز همین حرفها هست.

تلمیذ: ممکن نیست که بگوئیم همانطور که نحویین مثل سیبَوَیه و کسائیّ‌و غیرهما روی قواعدیکه در دستشان است اختلاف دارند، یکی شعر عربیّ‌را بقسمی می‌خواند و دیگری بقسم دیگر؛ در إعراب اختلاف دارند، همینطور ابیّ‌بن کعب و زید بن ثابت و سائر از قرّاء هم عرب بوده‌اند، اهل لسان بوده‌اند، از حقیقت علم نحو و ادبیت و عربیت مطّلع بوده‌اند، و روی زبان مادری و قواعدی که در دستشان بوده اینطور می‌خوانده‌اند؛ و چنین بگوئیم که اختلاف قرائات مستند به اختلاف و اجتهاد نظر خودشان است؟

علاّمه: نه، اینطور نیست؛ ظاهر اختلافشان از نقطه نظر روایت است. یعنی استناد به رسول الله می‌دهند؛ مثلاً در مَلِک یوْمِ‌الدّین ِروایتی داریم که می‌گویند: رسول خدا هم مَلِک می‌خوانده‌اند و هم مالِک؛ اگر دو روایت متواتر باشد لازمه‌اش این‌ست. قاری مَلِک بیشتر از مالِک است؛ از هفت نفر قاری چهار تایشان مَلِک خوانده‌اند و ما بقی آنها مالک خوانده‌اند؛ اعتبار هم با ملک مساعدتر است، بجهت آنکه یوْم را معمولاً به مالک نسبت نمی‌دهند به مَلِک می‌دهند، می‌گویند: شاه فلان یوم نه مالک فلان یوم.مرحوم قاضی رحمة ُالله علیه هم در نماز مَلِک می‌خوانده‌اند. و در تفسیر «کشّاف» وجوهی ذکر می‌کند که مَلِک أشمل و اعمّ‌و انسب است.

تلمیذ: قرّاء سبعه و قرائات متواتره و قرائات شاذّه چیست؟

علاّمه: قرّائی که قرائتشان را متواتراً به رسول الله می‌رسانند هفت نفرند و لذا آنها را قرّاء سَبْعَه گویند. این قرائات سبعه را متواتر می‌دانند، مثل عاصم که با یک واسطه، از أمیر

المؤمنین از رسول خدا روایت می‌کند. مثلاً دیگری از ابی‌ّو آن یکی از ابن مسعود روایت می‌کند، و البتّه چون واسطه‌ها کم است زود به رسول الله می‌رسد. امّا قرائات شاذّه قرائت هائیست که اساتید از قرّاء اخذ کرده و برای خودشان قرائت قرار داده‌اند. قرائات شاذّه زیاد است، و از میان آن‌ها سه قرائت معروف است که با آن هفت قرائت متواتره می‌شود ده قرائت. این ده قرائت معروفند، ولی غیر از این سه قرائت شاذّه، روایات دیگری که قسمتی از قرائت‌های مختلف را نقل می‌کند، آن‌ها را روایات شاذّه گویند؛ البتّه شاذّه غیر معروفه. و البتّه کسانی هم هستند که آن سه روایت شاذّه و ای بعضی از آن سه تا را متواتر بدانند، و بنابراین تعداد روایات قرائت‌های متواتره در نزد آنان بیشتر از هفت عدد می‌باشد.»

[ix] . عین همان مطلبی را که در مهر تابان آورده بود و در پی‌نوشت‌های قبلی ذکر شد، در اینجا آورده‌اند.

[x] . ایشان در ص ۴۱۸ این گونه طرح مساله می‌کنند:

«اینک باید دید که آیا ما در امروزه موظّفیم از روی مصحف فعلی که قرائت حفص از عاصم از أبو عبد الرّحمن سلمی از حضرت أمیرالمؤمنین علی‌ّ بن أبی طالب علیه السّلام است قرآن را بخوانیم؟ یا اختیار داریم از روی این قرائت، و یا یکی از قرائت‌های شش‌گانه دیگر که مجموعا آن‌ها را هفت قرائت متواتر گویند قرائت کنیم؟ و یا از روی این قرائت و یکی از نه قرائت دیگر که جمعا ده قرائت متواتره و شاذّ مقبوله معروفه به حساب آورده‌اند قرائت کنیم؟ این مسأله مهمّی است که در اطراف آن بحث‌ها شده است. جمعی بدین سو، و گروهی بدان سو گرائیده‌اند.»

سپس عنوانی گشوده‌اند به صورت «قرائات سبعه متواتره» و بعد از اینکه معرفی‌ای از این قراء دو راوی معروف هریک به عمل می‌آورند و بر تقدم شیعه در علم قراءات تأکید می‌کنند در صفحه ۴۲۳ اقوال سیوطی و ابن جزری درباره تواتر قراءات سبع را ذکر می‌کنند که:

«و همچنین سیوطی‌ّ گوید: «قاضی جلال الدّین بُلقینی گفته است: قرائت به سه گونه قسمت می‌شود که عبارتند از: متواتر و آحاد و شاذّ. متواتر عبارت است از قرائت سبعه مشهوره. و آحاد عبارت است از قرائت ثلاثه که با آن سبعه مشهوره مجموعا ده قرائت می‌شوند؛ و بدین قرائت ملحق می‌گردد قرائت صحابه. و شاذّ عبارت است از قرائت تابعین مثل أعمش و یحیی بن وثّاب، و ابن جُبَیر و امثال ایشان. و در این گفتار قاضی بلقینی ایرادی است که از آنچه ما اینک ذکر می‌کنیم معلوم می‌شود. و بهترین کسی که در این موضوع سخن گفته است، امام قرائت در زمان خود، شیخ مشایخ ما: أبو الخیر بن جَزَری‌ّ است. او در اوّل کتابش که کتاب «نَشْر» نام دارد می‌گوید: هر قرائتی که با قواعد عربیّت گرچه به وجهی از وجوه باشد موافق باشد، و با یکی از مصاحف عثمانیّه گرچه به نحو احتمال باشد موافق باشد، و نیز سند روایت آن صحیح باشد؛ آن قرائت صحیحهای است که جائز نیست رد آن، و حلال نیست انکار آن؛ بلکه آن از أحرُف سبعه (وجوه هفتگانه) ای است که قرآن بدان نازل شده است. و بر مردم واجب است آن را قبول کنند. خواه از امامان سبعه باشد و خواه از امامان عشره و خواه از غیرشان از ائمّه‌ای‌که گفتارشان مورد قبول است. و هرگاه رکنی از این ارکان سه‌گانه مختلّ شود، بدان قرائت ضعیف یا شاذّ و یا باطل گفته می‌شود. خواه از قرّاء سبعه باشد و خواه از کسی که از آن‌ها بزرگتر باشد. آنچه از امامان اهل تحقیق از سلف و خلف بما رسیده است این رأی صحیح است. و بدین گفتار، دانی‌ّ مکّی و مَوَدّی‌ّ و أبو شامه تصریح نموده‌اند. و این مذهب سابقین از علماء است که از کسی تا بحال خلاف آن از آن‌ها شنیده نشده است. «الإتقان» طبع اوّل، ج اوّل، ص ۹۴؛ و از طبع سوّم، ص ۷۵ »

سپس به تفصیل ادله مرحوم صاحب جواهر و آیت الله خویی در نقد تواتر قراءات را نقل می کنند و آنگاه در نقد آن دو بزرگوار در ص۴۲۹-۴۳۰ می‌گویند:

«ما در اینجا بحول اللّه و قوّته به اثبات می‌رسانیم که: قرائات سبعه و ای عشره متواترند. و آنچه را که در «جواهر» و تفسیر «بیان» بدان گرائیده‌اند تمام نیست. و احاطه و علم به تواتر قرائات، نیاز به تتبّع کتب سیر و تواریخ و قرائت و رجال دارد. و مسئله تنها مسألۀ فقهی بَحْ نیست تا از روایتی بدان، جزماً و قوراً حکم به عدم تواتر نمود. ما اینک قرائن و شواهد مسلّمه‌ای را در اینجا ذکر می‌کنیم، تا روشن شود که قرائات سبعه از استنباطات و اجتهادات قاریان نیست؛ بلکه از سماع و روایت است. و فقهای ما رضوان اللّه علیهم اتّفاق دارند بر تواتر قرائت قرّاء سبعه و سماع آنان بواسطۀ، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

قرائات سبعه، از روی اجتهاد نیست

حفص که از عاصم روایت می‌کند، در سورۀ فرقان يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً به إشباع کسره هاء در فیهِ قرائت نمود؛ با آنکه می‌دانست بدون اشباع به موافقت قاعده عربیّت صحیح است. و اگر يَخْلُدْ فیهِ مُهاناً می‌خواند بل اشباع، ابداً خلافی ننموده بود. امّا قرائت نکرد، چون سماع او با اشباع بود.

و در سورۀ فتح بما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّه2 و در سورۀ کهف وَما أَنْسانيهُ إلّا الشَّيْطانُ با ضمّه هاء ضم قرائت کرد؛ و خوب می‌دانست که کسرۀ هاء در عَلَيْهُ و أنسانيهُ نیز جائز است. امّا نخواند، چون سما وی و روایتش اینطور بود.

امّا در سائر مواضع قرآن در امثال فیهِ بدون اشباع و در امثال عَلَيْهُ و أَنسانيهُ با کسره هاء قرائت کرد با کثرت موارد آنها؛ فقط در این سه مورد اینچنین خواند. اگر اجتهاد او اینطور بود، باید همه جا باشد نه فقط تنها اینجا.

و نظیر این موارد چنانکه بیان خواهیم کرد، بقدری زیاد است که احصائش مشکل است. در این صورت چگونه تصوّر دارد که بگوئیم: این اختلاف از آراء و نظریّه‌های خود قاریان بوده است؟!

این حقیر در مصاحباتی که با استادمان حضرت آیة اللّه علاّمه طباطبائی رضوان اللّه علیه داشته، و در نوار ضبط شد، و پس از رحلتشان ضمن مباحث یادنامه ایشان به عنوان «مهر تابان» انتشار یافت؛ در خصوص تواتر قرائت قاریان سبعه از ایشان سؤالاتی نموده و پاسخ داده‌اند. و اجمال آن پاسخ اینست که:» و همان مطالبی که در کتاب مهر تابان آوردند را عینا در اینجا نیز می‌آورند.

سپس ص۴۳۴ تا ۴۴۵ به نقد تفصیلی ادله صاحب جواهر و مرحوم خویی می‌پردازند بدین بیان:

«این محصّل مطالبی بود که حضرت استاد علاّمه رضوان اللّه تعالی علیه، خرّیت فنّ قرآن بیان فرموده‌اند. و امّا گفتار حضرت آیة اللّه خوئی در تفسیر به اینکه قرآن عبارت است از مادّه، و امّا هیئت و اعراب کیفیّت آنست و عدم تواتر آن ضرری به تواتر قرآن نمی‌رساند؛ دارای اشکال واضحی است. و آن بدین گونه است که: قرآن عبارت است از مجموع مادّه و هیئت؛ یعنی آنچه را که هنگام تکلّم شنیده می‌شود. و هیئت و مادّه امر وحدانی را تشکیل می‌دهند. و جدا کردن یکی از دیگری محال است.

آنچه از هم جدا می‌شود در کتابت است، که اعراب را در لغت عربی جدا می‌نویسند. مانند ملک که چنانچه بر آن اعراب نگذارند ممکنست کسی مدّعی شود: مادّه متواتر است و اعراب آن که آن را بصورت مَلِکِ و یا مَلِکْ در آورد متواتر نیست. امّا در تلفّظ جدا کردن آن دو از هم غیر ممکنست. و چنانچه مادّه را به تواتر و یا به خبر واحد حکایت کنند، اعراب و کیفیّت هم لزوماً و مُقارناً معاً با آن به تواتر و یا به خبر واحد حکایت می‌شود.

پنج دلیل بر رد قول به عدم تواتر قرائات سبعه

ما بحول الله و قوّته در اینجا با چند دلیل اثبات تواتر قرائات سبعه و روایت قرّاء آنها را فقط از طریق سماع و روایت، بدون اجتهاد و استنباط؛ می‌نمائیم، و حقیقت مدارک قرّاء را ذکر می‌کنیم تا حقیقت تواتر قرآن بما هُوَ قُرءانٌ از جهت هیئت و مادّه روشن شود.

أساطین مذهب شیعه همچون علاّمه حلّی، قائل به تواتر قرائات سبعه‌اند

دلیل اوّل گفتار اساطین و اعاظم علمای فنّ قرائت و مجتهدین خبره است:

علاّمه حلّی رضوان الله علیه که اعظم علمای شیعه، بلکه اعلم علمای اسلام است، در کتاب «تذکرة الفقهاء» گوید: «یَجِبُ أَنْ یُقْرَأَ بِالْمُتَوَاتِرِ مِنَ الْقِرَاءَاتِ؛ وَ هِیَ السَّبْعَةُ. وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ بِالشَّاذِّ.» ـ تا اینکه می‌گوید: «وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ مُصْحَفُ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ لا أُبَیٍّ وَ لا غَیْرِهِما. وَ عَنْ أَحْمَدَ رِوَایَةٌ بِالْجَوَازِ إِذا اتَّصَلَتْ بِهِ الرِّوَایَةُ. وَ هُوَ غَلَطٌ؛ لأَنَّ غَیْرَ الْمُتَوَاتِرِ لَیْسَ بِقُرْءَانٍ» ـ انتهی.

«واجب است که از میان قرائتها به قرائت متواتره، قرآن را قرائت نمود. و آن قرائات متواتره، قرائتهای سبعه است. و جائز نیست که قرآن را با روایتهای شاذّه قرائت کرد. ... و جائز نیست از روی مصحف ابن مسعود، و نه از روی مصحف اُبیّ، و نه از غیر آن دو قرآن را قرائت کرد. و از أحمد حنبل گفتاری وارد است: که اگر روایت صحیحهای ما را بدان برساند جائز است. و این گفتار غلط است. زیرا که غیر متواتر، قرآن نیست.» و با وجود گفتار این مرد بزرگ، امثال جزریّ که می‌خواهند قرائات سبعه را از تواتر بیندازند، آب در هاون می‌کوبند.

و سیوطیّ در «اتقان» گوید: «و قالَ [ابْنُ الشَّیْخِ تَقِیِّ الدِّینِ السُّبْکِیِّ] فی جَوابِ سُؤالٍ سَأَلَهُ ابْنُ الْجَزَرِیِّ: الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتی اقْتَصَرَ عَلَیْهَا الشَّاطِبِیُّ وَ الثَّالِثُ الَّتی هِیَ قِرَاءَةُ أَبی جَعْفَرٍ وَ یَعْقُوبَ وَ خَلَفٍ مُتَوَاتِرَةٌ مَعْلُومَةٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ. وَ کُلُّ حَرْفٍ انْفَرَدَ بِهِ وَاحِدٌ مِنَ الْعَشَرَةِ مَعْلُومٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ [وَ ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ. لا یُکابِرُ فی شَیْءٍ مِن ذَلِکَ إِلاَّ جاهِلٌ.»

«فرزند شیخ تقیّ الدّین سبکی، در پاسخ پرسشی که از وی ابن جزری نموده است، اینطور گفته است: قرائتهای هفتگانه‌ای که شاطبیّ بر آنها اقتصار کرده است، با ضمیمه سه قرائتی که عبارتند از قرائت أبو جعفر و یعقوب و خلف، همگی تواترشان با ضرورت دینی معلوم است. و هر کلمه‌ای را که یک نفر از این قرّاء ده‌گانه بدان متفرّد باشد، با ضرورت دینی معلوم است که بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است. و در این مطلب لجاج و عناد و مکابره نمی‌کند مگر کسی که جاهل بوده باشد به حقیقت امر.»

دلیل دوّم: علماء گفته‌اند: قرائت، سُنّتی است واجب الاتّباع که مدرک آن منحصر در سماع و روایت است؛ و ابداً نظریّه و اجتهاد در آن راه ندارد. در مقدّمه «مجمع البیان» آمده است که: در صدر اسلام جائز بود یک معنی را به چند لفظ مترادف بخوانند؛ مانند هَلُمَّ وأقْبِلْ وتَعالَ (یعنی: بیا) ولی مقیّد به سماع بودند. نه آنکه هرکس مجاز بود لفظی را به دلخواه خود تغییر دهد و مرادفش را بیاورد. بلکه در پی آن بودند که آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده است، آن را در قرائت خود قرار دهند. و اگر أحیاناً به دو لفظ مختلف می‌شنیدند، بر هر دو اعتماد می‌نمودند. و بقیّه قاریان هم اعتماد در سماع می‌کردند.

شواهد و ادلّه انحصار طریق قرائت در سماع و روایت

از جمله شواهد این مطلب آنست که در بعضی از مواردی که قاعده و قانون عربیّت هر دو را اجازه می‌داد، ایشان به دلخواه خود هر کدام را قرائت نمی‌نمودند؛ بلکه در پی آن می‌رفتند که روایت و نقل از

رسول الله چگونه بوده است!

در قاعدۀ ادب و عرب اینست که: یاء آخر کلمه، چنانچه بعد از حرف ساکن واقع شود باید آن را مفتوح خوانند؛ مانند قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 1 که یاء در مَحْیَایَ را چون بعد از الف است و الف ساکن است، مفتوح خوانده‌اند. امّا اگر بعد از حرف ساکن نباشد، به دو وجه جائز است خوانده شود: سکون و فتحه؛ مثل لفظ مَمَاتِی که جائز است آن را ساکن و یا مفتوح خواند.

امّا قرّاء با وجود این اختیار، اختیار سکون و یا فتحه را نکردند و مقیّد بر سماع شدند. و در کلماتی مانند لی و مَسَّنِی و عَوْنِی و امثالها در ٥٦٦ مورد همگی متّفقاً به سکون خواندند؛ و در ١٨ مورد متّفقاً به فتح؛ و در ٢١٢ مورد دیگر، بعضی از قرّاء سکون را پذیرفتند و فتح را نپذیرفتند، و بعضی دیگر بر عکس فتح را پذیرفته و سکون را نپذیرفتند. و هیچکی از آنها به هر دو وجه قرائت نکردند؛ چون سماعشان یکی قسم بود. امّا برای ما در این ٢١٢ مورد جائز است به هر یکی از دو قسم که میخواهیم به متابعت یکی از قرّاء بخوانیم. و لیکن در آن موارد دیگری که همه به سکون خوانده‌اند، ما نیز لازم است به سکون بخوانیم، و فتحه جائز نیست. مثلاً در آیۀ مبارکۀ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، 2 نمیتوانیم یاء در إِنِّی را مفتوح بخوانیم. چون اینطور قرّاء نخوانده‌اند، گرچه طبق قواعد عربیّت یاء بعد از حرف متحرّک را به دو وجه جائز است قرائت نمود.

و از جمله شواهد زنده بر گفتار ما، یاءهای زائده است در امثال يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ، 1 وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ، 2 و إِيَّايَ فَاتَّقُونِ. 3 در قرائت عاصم که قرآن مشهور در دست ماست، اصلاً خواندن یاء غیر مکتوب، خواه در حالت وقف و خواه در حالت وصل جائز نیست. و باید در آیۀ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ، 4 دین را به سکون نون در حالت وقف، و به کسر آن در حالت وصل قرائت کنیم؛ و نگوئیم: دین با کسره نون در حالت وصل، و دینی با اظهار یاء در حالت وقف.

امّا دیگران (غیر عاصم) مانند نافع و ابن کثیر و أبو عمرو در سورۀ قمر، در کلمه إِلَى الدَّاعِ، 5 إِلَى الدَّاعِ خوانده‌اند. و در همین سوره در کلمه يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ 6 بدون یاء قرائت کرده‌اند. قطعاً و مسلّماً نه فراموش کرده‌اند و نه علّتی داشت مگر آنکه در آنجا آنچنان و در اینجا اینچنین شنیده‌اند. و مقیّد به حفظ سماع بوده‌اند.

دلیل سوّم: در بعضی از کلمات، همه نحویّین و اهل ادب اتّفاق دارند بر آنکه میتوان در این جمله آن را به دو قسم قرائت کرد. امّا قرّاء به یک قسم خوانده‌اند.

مثلاً در آیۀ مبارکۀ: وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، 1 در قرائت قرّاء مُصَدِّقٌ به رفع است که صفت برای رسول است. و در «مجمع البیان» گوید: نیکو است به نصب خواندن آن که حال باشد برای رسول الله، و لیکن قرائت، سُنَّةٌ مُتَّبَعَة است. یعنی جز به رفع خواندن جائز نیست، برای آنکه قرّاء آن را مرفوع خوانده‌اند.

و به رفع خواندن کلمه مُصَدِّقٌ بجهت مراعات رسم الخطّ نیست. زیرا در کلماتی که رسم الخطّ آن نیز تفاوتی در حال نصب و رفع ندارد، همه قرّاء به یک شکل خوانده‌اند؛ مانند فَتَلْقَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً. 2 همه به نصب بنا بر حالیّت خوانده‌اند؛ با آنکه ممکن بود به رفع بخوانند تا خبر بعد از خبر برای تلْکَ بوده باشد.

دلیل چهارم: تمام علمای عربیّت اجماع دارند بر آنکه قرآن کریم اصلترین پایه برای قواعد زبان عرب، و اساسیترین رکن نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و اشتقاق و سائر فنون عربیّت است. و در صورتی میتوان عباراتی را از قرآن شاهد آورد که از راه سماع و روایت از پیغمبر رسیده باشد؛ نه آنکه به قیاس و قاعده اعتماد کرده باشند. وگرنه در این فرض دور لازم میآید. بدین گونه که: استشهاد به قرآن متوقّف میشود بر قاعده و قانون اهل ادب؛ و این قاعده و قانون متوقّف میشود بر

اصالت قرآن. و این دور صریح است.

بنابراین، ادلّه و شواهدی را که قرّاء و شاگردانشان و تابعین آنها هریک برای اثبات مدّعای خود و تزییف و تضعیف مدّعای طرف ذکر کردهاند و در کتب تفسیریّه و قرائات بچشم میخورد، برای تأیید مسموعات است، و علّت بعد از وقوع؛ نه برای پایهگذاری آیات و تصحیح اعراب و هیئات و کیفیّات.

علم نحو و عربیّت، مُعین برای حفظ قرآن از دستبرد خطر زوال عربیّت، و تصحیح قاعده و قانون عرب است که کاشف از اصالت و متانت قرآن است. چون بدانیم کلمه در عربی صحیح چگونه ادا میشود، و بدانیم قرآن به عربی صحیح ادا شده است؛ آن کلمه را میدانیم و صحیح را از سقیم بازمیشناسیم.

امّا اگر عربی صحیح و خالص به دو وجه ادا میشود، در این صورت در اثبات قرآنیّت آن باز باید به نقل و سماع تمسّک کنیم، نه به اجتهاد و اظهار نظر.

مثلاً در لفظ قَدَر همه اهل لغت گفتهاند به دو قسم وارد شده است: به فتح و سکون دال. امّا با وجود صحّت هریک از آن دو در لغت و ادب، در آیات قرآن در آیهٔ عَلَيَ الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ، بعضی از قرّاء با فتح (قَدَر) و برخی با سکون (قَدَر) قرائت نمودهاند.

و در آیهٔ جئْتَ عَلَي قَدَرٍ و آیهٔ إلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و آیهٔ وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ4 همگی با فتح خواندهاند. و در آیهٔ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً، همگی با سکون خواندهاند.

در این صورت با فرض مختار بودن در قرائت قرآن و در انتخاب یکی از این دو وجه، چگونه تصوّر میشود همه قرّاء یک شقّ را اختیار کنند؟ این نیست جز به حبس و تقیّد قرائت بر سماع و نقل.

دلیل پنجم از شواهد و ادلّهای که میتوان برای انحصار طریق قرائت در روایت اقامه کرد، اینست که میبینیم قرّاء در همه کلمات طبق قاعده و میزان مشهور عمل کردهاند، ولی در بعضی از کلمات از قاعده مشهور تخلّف کرده و بدون وجه و سببی، در خلاف آنچه در میان زبان عرب شهرت دارد گام زدهاند؛ با آنکه عمل به مشهور را خوب میدانستند.

مثلاً در سورهٔ یوسف که آمده است برادران او به پدرشان میگویند: به چه علّت تو ما را بر یوسف امین نمیدانی درحالیکه ما دربارهٔ او مشفق و ناصح میباشیم؟! قالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأْمَنّا عَلي يُوسُفَ وَإنّا لَهُ لَناصِحُونَ.2 در اینجا موافق قاعدهٔ عربیّت باید در کلمه لا تَأْمَنّا دو نون را در هم ادغام نمود؛ و به فکّ ادغام یعنی لا تَأْمَنُنّا گفت. زیرا با لا تأمَنّا که صیغه نهی است و معنایش اینست که: «ما را امین نباید بدانی» اشتباه میشود.

مشخّصات قرائت عاصم در نقل و سماع

ولی حفص که از عاصم روایت میکند، با ادغام روایت کرده است و برای رفع اشتباه، إشمام کرده است. و اشمام عبارت است از بهم نهادن دو لب مثل کسی که بخواهد ضمّه را ادا کند ـ و این اشاره است به آنکه آن حرکت محذوف در نون، ضمّه است ـ بدون اینکه در گفتار اثری از این ضمّه ظاهر شود.

و لهذا در قرآنهای طبع اخیر که از جهت رسم الخطّ عالیترین مصحفی است که تا بحال بطبع رسیده است، بر روی میم قدری به طرف نون علامت اشمام را که یک نقطه توخالی لوزی است گذارده است: (لا تَأْمَنّا).

آیا برای این عمل حفص، جز تعبّد صرف در برابر سماع چیزی را می‌توان یافت؟

و مانند گفتار اطرافیان فرعون به وی درباره حضرت موسی و برادرش که «او را و برادرش را دور کن! قالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ، که در سوره أعراف و شعراء آمده است، حفص ضمیر أَرْجِهْ را ساکن خوانده است درحالی‌که در تمام قرآن طبق مشهور باید ضمیر را کسره داده و اشباع کنند تا أَرْجِهِي تلفّظ شود. امّا این کار را نکرد. و نظیر أَرْجِهْ، گفتار حضرت سلیمان است به هدهد که من نامه‌ای برای ملکه سبا می‌نویسم، و تو آن را در پیش آنها بیندازد و سپس روی برگردان و ببین چه عکس العملی دارند؟!

اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ. در این آیه نیز حفص لفظ فَأَلْقِهْ را به سکون هاء خوانده است؛ با آنکه طبق مشهور باید أَلْقِهِي تلفّظ کند.

همین حفص در تمام قرآن نظائر این دو مورد را طبق مشهور، با اشباع کسره هاء قرائت نموده است. آیا برای این عمل وی جز تعلّق و تمسّک بر سماع محملی وجود دارد؟

حفص در آیه وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ «اگر شما سپاس خدا را بجای بیاورید، آن را خدا برای شما می‌پسندد.» حرکت ضمّه هاء ضمیر در يَرْضَهُ را إشباع نکرده است، به‌طوری‌که در تلفّظ يَرْضَهُ وانمود شنیده شود. و این عدم اشباع ضمّه ضمیر نیز انحصار به همین مورد دارد.

و اخیراً گفتیم: حفص در يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً «و بطور خواری و ذلّت در جهنّم مخلّد و جاودان می‌شود.» کسره هاء ضمیر در فِيهِ را اشباع کرده، به‌طوری‌که در تلفّظ باید فِيهِي شنیده شود.

و نیز در وَمَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً «و کسی که وفا کند به آنچه که با خداوند پیمان بسته است، پس بزودی خداوند به او اجر عظیمی می‌دهد.» ضمیر عَلَيْهُ را ضمّه داده است؛ با آنکه در امثال آن کسره دارد. مثل يأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ.

قرائت قرآن با قواعد عربی، بدون سماع، قرائت قرآن نیست

باری، از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که در این موارد اگر کسی مطابق مشهور بخواند، مثلاً بِما عاهَدَ عَلَيْهِ با کسره هاء بخواند، و یا يَخْلُدْ فِيهِ بدون اشباع کسره، و یا يَرْضَهُ با اشباع ضمّ ضمیر امثال ذلک بخواند، بنا بر اینکه بخواهد قرآن را بر قرائت حفص قرائت کند، غلط خوانده است. و این فقط بجهت تعبّد به سماع است.

از اینجا می‌توان دریافت که بعضی از بزرگان فقهای عصر اخیر که در فتوایشان گویند: «أقوی عدم وجوب متابعت قرائات سبع است؛ بلکه کافی است قرائت بر روش و قانون عربیّت، و اگر چه در حرکات و اعراب مخالفت قرّاء سبعة باشد.» تمام نیست.

زیرا در این صورت باید بتوانیم به دلخواه خود در مثل إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یاء در إِنِّي را فتح بدهیم و إِنَّ بگوئیم. و یا تَلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بخوانیم. و یا وَلَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنَ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ بخوانیم. و یا در أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ به سکون دال قرائت کنیم؛ و هکذا در سائر موارد قرآن.

آیا در این صورت از قرآن چیزی باقی می‌ماند، یا آن قرائت ما قرآن جدیدی خواهد شد؟!

و بر همین اصل است آنان که گفته‌اند: «جائز است قرآن را از روایات و قرائات شاذّه که متواتر نیستند قرائت کرد.» شرط کرده‌اند که حتماً باید طبق قرائت یکی از قرّاء معروف دیگر باشد؛ و با سند صحیح قرائتش ثابت گردد.

از این گذشته، اصولاً این قرائت صحیح نیست؛ چون قرآن نیست. قرآن عبارت است از آنچه جبرائیل بر پیامبر اکرم وحی کرده است؛ و آن عبارت است از مادّه و هیئت. و در صورتی که ما به دلخواه خود مطابق قواعد عربی قرآن را تغییر دهیم، قرائت قرآن نکردهایم.

ممکن‌است فقیهی فتوی دهد بر اینکه قرائت غلط در نماز کافی است، مثل آنکه ترک قرائت سهواً مبطل نباشد؛ امّا آیا می‌توان فتوی داد که قرائت غلط، قرآن است؟

باری! از مجموع آنچه را که در اینجا آوردیم، عدم صحّت گفتار «جواهر الکلام» و تفسیر «البیان» که اصرار بر عدم تواتر قرائات داشتند روشن شد. و ما بسیاری از این مطالب را از گفتار مرحوم آیة اللّه شعرانی رضوان اللّه علیه استفاده نموده‌ایم. و نیز در بیان عدم تمامیّت تواتر میان قرّاء و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و میان ما و قرّاء، و نیز در شخص قرّاء که خبر در آنجا واحد می‌شود ـ که در تفسیر «البیان» بدان استدلال شده است ـ باز از افادات آیة اللّه شعرانی رضوان اللّه علیه مطالبی را با شرح و تفصیل و توضیح خود می‌آوریم:»

سپس ایشان منتخباتی از ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مقدمه مرحوم شعرانی بر جلد اول تفسیر «منهج الصّادقین» را ذکر می‌کنند و در تعلیقه‌ای مفصل (ص۴۴۹-۴۵۲) به سخنی از شیخ محمود ابوری مصری در کتاب «أضواءُ علی السّنّة المحمّدیّة» و نقل مطالبی از علاّمه طاهر جزائری (۱۲۶۸- ۱۳۳۸) در کتاب «تبیان» [التبیان فی علوم القرآن] در پاسخ به برخی از شبهاتی که درباره تواتر قرآن مطرح شده است می پردازند. و بعد از توضیحاتی در تبیین اینکه «مراد از «أحرف سبعة» قرائات سبعة نیست» (ص453-۴۶۱)به سراغ توضیح روایت «اقْرَأ کَمَا یَقْرَأُ النّاسُ» می‌روند (ص۴۶۱-۴۶۵) و نهایتا در ص۴۶۵ می‌گویند:

این بود محصّل گفتار ما در باب تواتر قرائات. و قدری سخن را مشروحاً آوردیم تا دوباره گفتار بعضی از اخباریّون که جز تعبّد حتّی در یقینیّات و قطعیّات چیزی را نمی‌فهمند، و خبری را هر چند ظنّی باشد از صد دلیل عقلی مقدّم می‌دارند رواج نیابد؛ و کلام اعاظم فقهای ما در بوته نسیان سپرده نشود.

[xi] . ان حفص هو الذی حاول موافقة قراءة العامة، و من ثم قال ارباب التراجم: ان قراءة حفص عن عاصم ترتفع الی امیر المؤمنین علی علیه السلام و لا شک ان قراءته علیه السلام هی قراءة عامة المسلمین المتواترة منذ العهد الاول.

[xii] . حجت‌الاسلام والمسلمین «سید محمد شاهدی»، نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشورهای سنگال، موریتانی، گامبیا و گینه بیسائو با بیان این مطلب و با اشاره به تفاوت در نحوه ارائه فعالیت‌های قرآنی در کشور سنگال و ایران، به نقل خاطره‌ای درباره پرداخت و گفت: یکی از دانشجویان موریتانی برای انجام مصاحبه ورودی به مرکز جهانی علوم اسلامی قم آمد و پرسید در حوزه علمیه قم که از مراکز قوی جهان اسلام در زمینه علوم اسلامی است چه درسی تدریس می‌شود؟ من در پاسخ گفتم بیشتر به مباحث محتوایی و تفسیری اهمیت داده می‌شود و هیچیک از قرائت‌های رایج در کشور شما در ایران مرسوم نیست و در این مرکز تنها روایت «حفص» معمول است؛ این دانشجو پاسخ داد پس در مراکز اسلامی ایران علم وجود ندارد!

شاهدی در توضیح چنین رویکردی، که متوجه مسلمانان در این کشورهای آفریقایی به مباحث محتوایی و تفسیری قرآن را از کاستی‌ها و ضعف‌های این اجتماعات اسلامی دانست.

وی در ادامه با اشاره به خاطره‌ای دیگر در اینباره چنین گفت: در سفری که به یکی از مناطق سنگال داشتم جمعی از علمای اهل سنت از آنجا که احترام ویژه‌ای به خاندان پیامبر(ص) قایل‌اند از من خواستند که نماز را اقامه‌کنم دلیل این ارادت آنها این است که ما منتسب به

اهلبيت(عليهمالسلام) و امام حسين(ع) هستيم ولى از آنجا كه آنان از قرائتهاى مختلف در نمازشان پيروىمىكنند من از اين كار امتناعكردم و نهايتا ًبهخاطر اصرار آنان پذيرفتم؛ پس از اتمام نماز يكى از علما سنى كه در جمع نمازگزاران حاضربود، خطاب به من گفت: نماز شما نه به روايت «قالون» بود نه «ورش»، نه «سوسى» و نه «دورى»؛ من در پاسخ گفتم كه نماز من به روايت «حفص» بود؛ او پاسخداد كه در اينجا اي بايد به روايت «سوسى»، «قالون» و اي «ورش» نمازخواند.

نمايندهٔ سازمان مدارس و حوزه هاى علميه در كشور سنگال با اشاره به قرائتهاى متنوع قرآنكريم در مناطق مختلف آفريقا تصريحكرد: اگر در سودان نماز را به روايت «دورى» بخوانيد كسى نمازش را به شما اقتدانمىكند... . به نقل از «شيوههاى قرائت قرآن؛ دغدغه اصلى مسلمانان غرب آفريقا» در سايت خبرگزارى ايكنا به آدرس: https://iqna.ir/fa/news/1620820

[xiii] . و اما الثاني [= عدم تواتر القراءات عمن يكون قوله حجة] فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين (ص)

بازبينى #1
ايجاد شده 24 دسامبر 2025 13:55:29 توسط ... .
به روزرسانى شده 24 دسامبر 2025 14:25:44 توسط ... .